

کتاب اخلاقی اسرائیل و مشکلات خانوادگی

سیاست اهل و اهل سیاست در کتب

اخلاقی فارسی



دکتر بهمنی پاریزی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کیکاووس این اسکندر در مورد زیبایی زن اشاره‌ای دارد و گویند: . . . اما چون زن کنی طلب مال مکن و طلبکار نیکویی زن مباش که به سبب نیکویی معشوق گیرد. بعد از این حکم عجیب و غریب این شاهزاده زیاری اشاره میکند که «... زن از بهر کدبانویی خانه خوابست نه از بهر تمتع که از بهر شهوت در بازار کنیزکی توان خرید که چندین رنج و خرج نباید» حکم این معلم اخلاق هنوز هم ادامه دارد: «و زنان را به دیدار و نزدیکی هیچ استوارمدار اگر چه مرد پیر بود و زشت. شرط غیرت آن باشد که هیچ خادم جوان را در خانه زنان راه ندهی - اگر چه ساده باشند مگر خادمان پیر و زشت و سالخورده که اعتماد بر ایشان بود (۱)» این نظر شاهزاده زیاری که حکایت از قدرت خرید کنیز و غلام و خوشگذرانی‌های تجابت مآبی دارد با آنچه در متن جامعه میگذرد طبعاً فاصله زیادی دارد.

امام غزالی با نظر ملایمتری این بحث را چنین ادامه میدهد «صفت دوم زن در نکاح جمال است که سبب الفت آن باشد. ویراینست که دیدار پیش از نکاح سنت است. . . . و آن که رسول (ص) گفته است که زنان را به دین باید خواست نی به جمال معنی آنست که به مجرد جمال نباید خواست بی دیانت و معنی آن نیست که جمال نیز نگاه نباید داشت. اما اگر کسی را مقصود از نکاح فرزند بود به مجرد و سنت جمال نگاه ندارد این بابی باشد از زهد: احمد بن حنبل زن یک چشم را اختیار کرد برخوهر وی که با جمال

بود از آنکه گفتند این یک چشم عاقلتر است^۱ .

اکنون به نظر خواجه نصیر به پردازیم : «... و باید که جمال زن باعث نباشد بر خطبه او چه جمال باعث کمتر مقارن می افتد بسبب آنکه زن جمیله را راغب و طالب بسیار باشد و ضعف عقول ایشان (مقصود زنان است) مانع و وازع اقتباد نبود تا بر فضایح اقدام نکنند و غایت خطبه ایشان یابی حمیتی و صبر بر فضیحت بود که بر شقاوت دوجہانی مشتمل باشد یا اتلاف مال و ثروت اصناف احزان و هموم پس باید که از جمال براعتدال بنیه اقتصار کند و در آن باب نیز دقیقه اقتصار مرعی دارد^۲ .

آدم وقتی این حرفها را درباب نفی زیبایی و انکار آن در زندگی زناشویی از قول خواجه و اسام و شاهزاده زیاری می شنود تصور میکند که این بزرگواران مأموریت دارند با محکوم کردن زیبایی کمک کنند تا دختران زشت زودتر به شوهر برسند و درست همان مأموریتی که سه هزار سال پیش در معابد بابل انجام میشد^۳ به عهده آنها واگذار شده بود .

عشق و عاطفه چه میشود ؟

اما تأسف اینجاست که عشق و محبت و عاطفه خانوادگی و همکاری و همدلی روزهای آخر عمر که بهر حال مایه اصلی و شاید یکی از هدف های اصلی ازدواج است بطور کلی در کتب ما به عهده فراموشی سپرده شده است .

شک نیست که این علمای بزرگوار هرگز منکر اصل زیبایی پرستی نبوده اند سنتھی چون در تجربه و عملا مشکلات برخورد بانرا در زندگی زناشویی احساس میکردند و مشکلات را در جامعه میدیدند بدون توجه به اینکه عشق که مایه اصلی زندگی زناشویی است به هر حال از چشم حاصل میشود^۴ و چشم نیز عاشق زیبایی است ستونهای عظیمی از عقاید تند و حاد در برابر این پدیده بزرگ ساخته اند .

نخستین راه حل این مشکل را در صورتیکه مردی مبتلا بدزن زیبا شود در کم کردن اوقات بیکاری

۱ - کیمیای سعادت ص ۲۴۹

۲ - اخلاق ناصری ص ۲۳۹

۳ - هرودوت گوید در باب سالی یک مرتبه دخترانی را که به حد بلوغ رسیده بودند در یک جا جمع میکردند و جمعی از مردان دور آنها می ایستادند بعد جارچی دختری را پس از دیگری صدا میکرد و می فروخت این کار از زیباترین دختر شروع میشد و همینکه او را به قیمت گزافی می فروخت دیگری را که از حیث زیبایی بعد از اولی می آمد می طلبید بدین ترتیب با بلی های غنی دختران زیبا را می خریدند و وامه که در جستجوی دختران زیبا نبودند حاضر میشدند دختر بدگل را ببرند . چون فروش دختران تمام میشد جارچی زشت ترین دختر و یا دختر ناقص الخلقه را طلبیده و آن دختر را به کسی میداد که با گرفتن مبلغی از پولهای جمع آوری شده از دختران زیبا به نازترین وجه راضی میشد با این دختر عروسی کند . پولی که برای آن عروسی لازم بود از حساب دختران زیبا برداشته میشد بالتجربه دختران زشت و ناقص هم شوهر میکردند . هرودوت گوید این عادت خوبی بود و حالا متروک شده است .

(ایران باستان پرنیا ص ۴۴۰)

۴ - که هرچه دیده بیند دل کند یاد

دفع چشم نامحرم و ازین بردن وسایل ارتباط دانسته‌اند .

خواجه نصیر در این مورد فرماید «... و مرد باید که خاطر زن پیوسته به تکفل مهمات منزل و نظر در مصالح آن و قیام آنچه مقتضی نظام معیشت بود مشغول دارد چه نفس انسانی برتعطیل صبر نکند و فراغت از ضروریات اقتضای نظر کند درغیر ضروریات . پس اگر زن از ترتیب منزل و تربیت اولاد و تفقد مصالح خدم فارغ باشد همت برچیزهای مقتضی خلل منزل بود مقصورگرداند و به خروج و زینت به کار داشتن از جهت خروج و رفتن به نظاره‌ها و نظر کردن به مردان بیکار مشغول شود تا هم امور منزل مختل گردد ' و هم شوهر رادرچشم او وقعی و هیبتی نماند و هم در اقدام بر قبایح دلبری یابد و هم راغبان را درطلب خود تحریص کند تا عاقبت آن بعد از اختلال معیشت و ذهاب سروت و حصول فضیحت هلاکت و شقاوت وجهانی بود» . خواجه اضافه میکند که برای حصول به این مقصود باید که «... زن را از ملامتی نظر به اجانب و استماع حکایت مردان از زنانی که بدین افعال موسوم باشند باز دارد و البته راه آن باز ندهد چه این معنی مقتضی فسادهای عظیم باشد و از همه تباه‌تر می‌بایست پیرزنانی باشند که به محافل مردان رسیده باشند و حکایت آن بازگویند و در احادیث آمده است که زنانرا از آموختن سوره یوسف منع باید کرد که استماع مثال آن قصه موجب انحراف ایشان باشد از قانون عفت^۲» .

تعصب و غیرت

امام محمد غزالی همین حرفها را اندکی ملایم‌تر قبل از او گفته است که مرد باید که « در حدیث غیرت اعتدال نگاهدارد و از هرچه ممکن بود که از آن آفت خیزد باز دارد تا تواند بیرون نگذارد و به‌یام و در نگذارد که هیچ نامحرم وی را ببیند^۲ و نگذارد که به روزن و طاقچه به نظاره مردان شود که آفت از چشم خیزد و آن از درون خانه نخیزد بلکه از روزن و طاقچه و دروبام خیزد و نشاید که این معنی آسان گذارد» .

امام محمد دلیل عجیبی نقل میکند « وقتی رسول (ص) نزدیک شهر بود که از سفری رسیده بود نهی کرد و گفت هیچکس امشب به خانه نرود ناگاه و صبر کنید تا فردا . دو تن خلاف کردند هر یکی در خانه خویش کاری منکر دیدند و باز درجای دیگر گوید» رسول (ص) فاطمه (ع) را گفت که زنان را چه بهتر؟ گفت آنکه هیچ مرد ایشان را ببیند رسول را خوش آمد و معاذبن جبل زن خویش را بزد که به روزنی فرو نگریست و زن را که سیبی بشکست و پاره‌ای خود بخورد و پاره‌ای به غلام داد . ویرا به زد . عمری عنه

۱ - آملی به امور دیگر همچون تزئین خود و تفریح باغ و صحرا و نظر به اجانب مشغول شود .

۲ - از دیگر کتب ممنوعه برای زنان داستان ویس و رامین بوده است . عبیدزاکانی هم گفته است از خاتونی که قصه ویس و رامین خواند و مردی که بنگ و شراب خورد مستوری و دوستی توقع مدارد . (رساله چندبند) .

۳ - بی‌جهت نبود که بروایت عبیدزاکانی «منصور حلاج را چون بردار کردند گفت در کوچکی بر شاعری می‌گذشتم آواز زنی از بام شنیده از بهر نظاره او بالا نگرستم اکنون از دار به زیر نگرستن کفارت آن بالا نگرستن میدانم .

(اخلاق الاشراف)

گفت زنان را جامه نیکو مکنید تا در خانه بنشینند که چون جامه نیکو دارند آرزوی بیرون شدنشان پدید آید و در روزگار رسول (ص) زنان را دستوری بود تا پوشیده به جماعت شدندی به مسجد و درصاف بازسین . در روزگار صحابه منع کردند عایشه گفت رضی الله عنها اگر رسول (ص) بدیدی که اکنون زنان بر چه صفت اند به مسجد نگذاشتی و امروز منع از مسجد و مجلس و نظاره فریفته تر است . مگر پیرزنی که جامه خلقی در پوشد که از آن خللی نباشد . و آفت بیشتر از مجلس نظاره خیزد و به هر جایی که بیم فتنه بود روا نباشد زن را که چشم نگاه ندارد که تابینائی در خانه رسول اکرم (ص) آمد ' و عایشه و زن دیگری نشسته بودند برنخاستند و گفتند که نابینا است . رسول گفت (ص) اگر وی نابیناست شما نیز نابینایید ؟ » .

درینجا حرفهای شد خواجه و کیکاوس بن اسکندر در مورد سوء استفاده زنان از دیوار و طاقچه و رفتار با کلفت و نوکر ، آدم را به یادگاری می اندازد که مردان ، خانه های اندرونی و بیرونی داشتند و دیوارهای بلند و چینه (حدود ۶ متر) میساختند و کوجه ها را سبابط می بستند و یک زندان هارون و باستیل لویی شانزده ولی پر آب و دانه فراهم میکردند و باهمه اینها داستانهای روزگار آنها پراست از همان فضایح و قبایحی که هردوی آنها آنرا موجب هلاکت و شقاوت دوجہانی میدانند .

آیا واقعاً این دیوارهای حصین هدنی را که شوی میخواست برمیآورد من وقتی داستان مولوی را دریاب زن و مول و شوهر گولش میخوانم ۳ برگزنیهای مردان بینوا میخندم .

امروز که زندگی آپارتمان نشینی و یا خانه های دیوار کوتاه ویلایی ولی صدوپنجاه متری است و تلفن به همه جا آدم را مربوط میکند تکلیف ما با این فضول اخلاق چیست ؟ چشم پوشیدن از مرد بسیار خوب واجب است اما چه باید کرد با تلویزیون و رادیو که ندیم و صاحب زن میشود و با اندام برهنه و سینه پرموی در حضور او به شنا و معاشرت و معانقه میپردازد و بالاخره چاره نیست جز اینکه اول آدم میان «اهل خانه» با تلویزیون یک صیغه محرمیت جاری کند و سپس این جعبه سحرآمیز را به خانه بیاورد .

- ۱ - به تصریح همین غزالی این شخص عبداللہ بن ام مکتوم بوده است . (رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله یغما تحت عنوان تن آدمی شریف است و نصیحت الملوک ص ۲۷۸) .
- ۲ - کیمیای سعادت ص ۲۵۱

- ۳ -

آن زنی میخواست تا با مول خود پس به شوهر گفت زرکای نیکبخت چون برآمد از درخت آن زن گریخت گفت شوهر را که ای رد گفت ای زن همین فرود آی از درخت چون فرود آمد بر آمد شوهرش گفت شوهر کیست این ای رومی گفت زن نی نیست اینجا غیر من ار مکر کرد بر زن آن مستحسن پس فرود آ تا به بینی هیچ نیت

بر زند در پیش شوی گول خود من برابم میوه چینم از درخت چون ز بالا سوی شوهر بگریست کیست آن لوطی که بر تو می تند .. که سرت گشت و خرف گشتی تو سخت زن کشید آن مول را اندر برش که به پای تو آمد چون کبی هُن سرت برگشته شد ، هرزه تن گفت زن این هست از امروز من این هم ... از امروز نهی است

(مثنوی ج ۴)

اما درباب خادم و خدمتکار و کنیز که اینها دیگر مطالبی است که لابد در دستورهای اخلاقی روزگار ما درگنجینه نهان خواهد شد که خدمتکار پیر و جوان و زشت و زیبای آن هر دو کیمیاست و اگر هم پیدا شود تا جان آدمی را به لب نرساند، دست به سفید و سیاه نمیزند. یک بانوی شوخ کرمانی وقتی از قبرستان رد میشد به یکی از همراهان گفت «نصف اینهایی که درین بستر خاک خفته‌اند از دست کلفت و نوکرها جان سپرده‌اند».

دختران امروز و دیوار ۹ چینه

درینجا یک داستان برایتان بازگو میکنم سه سال پیش باراه آهن درجه دوم پاریس به دانمارک میرفتم شب را طبق معمول در «واگن لی» خوابیدیم یعنی بروی تخت‌خوابهایی که دو طبقه داخل قطار بود خوابیدیم. یک دختر خانم فرانسوی هم سفر هم داشتیم شباهنگام دختر بر روی تخت بالاین خفت و من بر تخت زیرین. نیمه‌های شب من از خواب بیدار شدم پرده‌ای طلایی رنگ و موج در برابر چشمانم دیدم که از تخت بالاین به پایین سرازیر شده بود. معلوم شد سوهای بلند دختر از قیدی که بر آن بسته بودرها شده و فرو ریخته است. صبحگاهان من خواب آشفته دوش را برای دکتر تفضلی و هم دختر خانم فرانسوی بازگو کردم. همه خندیدیم. من به مناسبت داستان موی بلند سودابه را به زبان آوردم و اینکه آنرا از بالای بارو فرو ریخت و از زال خواست که بدان دست‌گیرد و از بارو بالا بیاید.

بدان پرورانیم ایسن تاسار را که تا دستگیری کند یار را البته ترجمه آن بامقدار زبان فرانسه‌ای که من میدانستم کمی مشکل بود ولی چون وسیله و قهرمان اصلی داستان یعنی موی بلند در دسترس و در واقع شاهد حی حاضر موجود بود ترجمه خیلی ساده و قابل فهم صورت گرفت معلوم شد که دختر خانم دانشجو است یک خانواده دانمارکی به دانشگاه پاریس نامه نوشته و اظهار تمایل کرده است که تابستان از یک دختر دانشجوی فرانسوی در خانه خود پذیرائی کند دانشگاه این دختر را معرفی کرده و اعزام داشته و هم اکنون او صدها فرسنگ راه را برای این می‌رود که در خانه دوستی ناشناس چند صبحی مهمان باشد. من به خاطر آوردم که تکلیف سرد و زن این روزگار با این شهرهای بی‌دروازه چه میشود و اخلاق درین موارد چه حکم میکند با توجه به اینکه این دختر از جهت صلابت باطنی و تعفف و خودداری، خودش در حکم یک اندرونی سربسته و یاباروهای ۹ چینه به نظر میرسید گویی تمام کتابهای اخلاقی خواجه نصیر و ابن مسکویه و غزالی و ملا محمد باقر سبزواری را در آب حل کرده و بخورد این دختر داده‌اند.

من البته نمیگویم به این زودیها کتاب اخلاقی برای این‌گونه دختران دست‌اندر سفر خواهم نوشت ولی گمان کنم به هر حال طولی نکشد که رسایی تحریر شود که ناچار درباب تکالیف حقوقی زنانی گفتگو کند که در کنار شوهر خود به سیرو سفر می‌روند در حالیکه در آئینه اتومبیل چهره می‌آریند و در عین حال پرچادر نماز آنان نیز از لای درز در فولکس واگن بیرون مانده و نظر رانندگان و پاسبان گذر را بر خود دوخته است.

۱ - دکتر احمد تفضلی استاد دانشکده ادبیات نیز در همین کوبه بودند. و برای تحقیقات زبان بهلوی

به دانمارک میرفتند.

مقیم زندان به خاطر زن

ما ممکن است تصور کنیم که فضای بسته «الملک عقیم» هم اهل سیاست و بزرگان روزگار ما را به روزی افکنده بوده است که روابط و مناسبات خانوادگی را بکلی از یاد برده باشد و حال آنکه بسیاری از آنچه که در تاریخ ها یاد شده و ما چند نمونه آنرا شمردیم هیچوقت طبعاً کلیت نمیتوانسته داشته باشد. مگر نه آنست که سلطان سنجر در زندان غزاها با اینکه وسایل فرار او فراهم شده بود از جهت همراهی و وفاداری به همسرش تاسرگ آن زن در زندان از فرار خودداری کرد؟

باز ما اگر براساس کتب اخلاق بخواهیم قضاوت کنیم بسا احتمال آنکه تصور کنیم غیرت و حمیت مردان روزگار گذشته به آنجا میرسیده است که مثل هندوها پس از سرگ شوهر زن را برپشته ای از هیزم مینهادند و در میان طبل و کرنا او را آتش میزدند. برای اینکه بدانید در جامعه آن روزگار هم واقعیت ها تاچه حد مورد توجه بوده است من یک نمونه کوچک در مورد مناسبات خانوادگی یک وزیر مقتدر و توصیه او برای زنانی بعد از سرگ نقل میکنم.

احمد زای الدواج مجید همسر

وقتی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را به سیاستگاه میبردند «او التماس نمود تا لحظه ای او را امان دادند همانجا غسلی برآورده و به مصحف مجید که همراه داشت تقالی نمود و سپس وصیت نامه نوشت»^۱ مقصود من اشاره ای به قسمتی از این نامه است نامه ای وصیت مانند به زنان و فرزندان خود و یا به روایت آثار الوارده اهل و فرزندان نوشت که یک نمونه جالب از مناسبات خانوادگی یا سیاست اهل سیاست است. او مینویسد «... در خاطر چنان بود که ملاقاتی باشد و وصیتی کرده آید چون روزی نبود به آن جهان افتاد. باید که در محافظت فرزندان تقصیر ننمایید و ایشان را در تحصیل ترغیب دهید و البته نگذارید که گرد عمل گردند با آنچه خدای تعالی روزی کرده بسازند».

پس درباره زنان خود که متعدد بوده اند مطالبی دارد من توقع دارم خصوصاً به آنچه که در باب «مومنه خاتون» همسر جوان خود نوشته است آن هم درین لحظات بحرانی توجه فرمایید او مینویسد «و اگر فرزند اتابک و والدش خوشک خاتون خواهند که به ولایت خود روند اجازت باشد و نوز و مسعود با والدش ملازم باشند اگر از املاک چیزی مرحمت کنند ستانند و بدان قناعت نمایند جرم بزرگ کجا تواند رفت؟ هم آنجا بر سر تربت ما هردو برادر باشند»^۲ دیگر مومنه خاتون نیز آسایشی ندید اگر بخواهد شوهر کند فرج الله و والدش به اتابک بهم باشند «خدای تعالی بر ما رحمت و بر شما برکت کناد درین زمان خاطر مباحضرت ایزدی بود همین قدر بیش نتوانستم نوشتن بنده زاده را نیکو دارید و هر خانه ما را به شبهای متبرکه ما فراموش مکنید بدانچه دست دهد والسلام»^۳.

قسمت سوم این مقاله تحقیقی را در شماره بعد ملاحظه فرمائید

۱ - در ۶۸۳ هـ - ۱۲۸۴ م

۲ - مقصود خود خواجه و برادرش عبدالملک جوینی است

۳ - آثار الوزرای عقیلی ص ۲۸۰